

# ابتکارات فلسفی صدر المتألهین

«ابتکارات و نوآوری‌های صدر المتألهین در هستی‌شناسی»

قسمت دوم

سید محمد انتظام

اهمیتی می‌یابد که جهل به حقیقت و احکام آن منشأ و علت جهل به مباحث دیگر فلسفه و بخصوص مسائل مربوط به معرفت نفس و معرفت مبدء و معاد تلقی می‌گردد، چنانکه در کتاب مشاعر می‌گوید:

«و لما كانت مسألة الوجود أس القواعد الحکمیة و مبنی المسائل الإلهیة و القطب الذی یدور علیه رحی علم التوحید و علم المعاد و حشر الأرواح و الاجساد و کثیر مما تفردنا باستنباطه و توحدنا باستخراجه؛ فمن جهل بمعرفة الوجود یسری جهله فی امهات المطالب و معظمتها و بالذبول عنها فاتت عنه خفیات المعارف و خبیئاتها و علم الربویات و نبواتها و معرفة النفس و اتصالها و رجوعها الی مبدء مبادئها و غایاتها».<sup>۴</sup>

مفاد نظریه اصالت وجود این است که هرچند واقعیت‌های خارجی در تحلیل ذهنی به دو حیث هستی و چیستی تحلیل می‌شوند اما نظر به اینکه آنچه در خارج واقعیت دارد یکی از این دو می‌باشد و دیگری امری است اعتباری، چون حیث چیستی و ماهوی از ناحیه ذات نسبت بواقعیت داشتن و عدم آن لاقتضاء است و واقعیت داشتن ماهیت از ناحیه امریست زائد بر آن که با مفهوم وجود از آن حکایت می‌شود؛ پس خود وجود که مصاحبت آن با ماهیت موجب واقعیت‌دار شدن آن است بطریق اولی از واقعیت برخوردار است؛ و در نتیجه وجود بذات خود واقعیت دارد و ماهیات بواسطه مصاحبت باوجود بالعرض و المجاز، واقعیت داشتن به آنها نسبت

توان نوآوری‌های فلسفی صدر المتألهین ایجاب می‌کند که در چهار بخش - که در واقع بخش‌های اصلی فلسفه را تشکیل می‌دهند - تقسیم و ارائه شوند، که عبارتند از:

- ۱ - هستی‌شناسی،
- ۲ - معرفت‌شناسی،
- ۳ - الهیات،
- ۴ - روانشناسی فلسفه.

## اصالت و وحدت وجود:

هر چند اصالت و وحدت تشکیکی وجود، دو اصل از اصول بنیادی حکمت متعالیه بشمار می‌روند؛ اما بدلیل ارتباطی که بین این دو اصل وجود دارد و بعلمت تاثیر یکسان آنها بر حکمت متعالیه بعنوان یک ابتکار مورد بحث قرار می‌گیرند.

تا زمان میرداماد اصالت وجود یا ماهیت بعنوان یک بحث مستقل و جدی در فلسفه مطرح نبود؛ هر چند در کلام حکیمان مشائی و عارفان بزرگ اشارات و گاه تصریحاتی در مورد اصالت وجود می‌توان یافت که صدر المتألهین نیز به بعضی از آنها استناد نموده است<sup>۱</sup>، شیخ اشراق نیز بمناسبت بحث از اتحاد خارجی وجود و ماهیت مباحثی را مطرح می‌کند که نتیجه‌ای جز اصالت ماهیت و اعتباری بودن وجود ندارد.<sup>۲</sup>

میرداماد پس از طرح این مسئله خود به دفاع از اصیل بودن ماهیت و اعتباری بودن وجود برمی‌خیزد. صدر المتألهین نیز تحت تاثیر استاد مدتی از این عقیده دفاع می‌کند تا اینکه توفیق ربانی او را از این غفلت خارج می‌سازد و اصیل بودن وجود بر او منکشف می‌گردد<sup>۳</sup> و از آن به بعد مسئله وجود در فلسفه صدر المتألهین چنان مقام و

۱ - اسفار، ج ۱، ص ۶۶، ۴۸، ۳۹.

۲ - شرح مسوط منظومه، ج ۱، ص ۶۱.

۳ - اسفار، ج ۱، ص ۴۹.

۴ - مشاعر، ص ۴، تصحیح هنری کرین.

داده می‌شود<sup>۱</sup>. صدرالمتألهین بر این نظریه براهین متعددی اقامه نموده که در اسفار و شواهد الربوبیه و بخصوص در مشاعر ذکر شده است.<sup>۲</sup>

پس از اثبات اصیل بودن وجود این مسئله مطرح می‌شود که آیا وجود در موجودات و حقایق خارجی حقیقتی واحد است یا خیر؟ حکیمان مشائی چون وحدت حقیقت وجود را با علت بودن بعضی و معلول بودن بعضی دیگر معارض می‌دانستند و معتقد بودند که اگر وجود، حقیقت واحدی باشد علیت بعضی از وجودات برای بعضی دیگر ترجیح بلامرجح است و از طرفی چون وجود را بسیط می‌دانستند تمایز به بعضی ذات و یا تمایز به عوارض و مشخصات را مردود می‌شمردند و در نتیجه قائل بتمایز وجودات بتمام ذات شدند.<sup>۳</sup> صدرالمتألهین با اثبات وحدت تشکیکی برای وجود به اشکال حکیمان مشائی این گونه پاسخ داد که وجود هر چند حقیقت واحدی است اما چون این حقیقت دارای مراتبی است که از مرتبه وجود نا متناهی تا ضعیفترین مرتبه را که مرتبه هیولی و قوه محض است در بر می‌گیرد پس هر مرتبه قویتری می‌تواند علت مراتب ضعیفتر از خود باشد بدون اینکه محذور ترجیح بلامرجح لازم آید. چنانکه اختلاف آثار و لوازم موجودات و حتی وجوب واجب و امکان ممکنات بر همین اساس قابل توجیه است.

مسئله تشکیک، ابتدا در مسئله کلی و جزئی در منطق بود و چون کلیت و جزئیت از احکام ماهیت است پس در واقع بحث تشکیک در بدو ظهور بماهیت مربوط شده است. ضرورت وجود تشکیک در برخی موجودات از یکسو و عدم جواز تشکیک و اختلاف در مفهومی که با مصداق خود منطبق است از سوی دیگر بسیاری از حکیمان را بر آن داشت که مبحث تشکیک را تنها در مورد امور عرضی مطرح نمایند زیرا امور عرضی بطور مستقل

مطابق خارجی ندارند و از اتصاف موضوع بعرض انتزاع می‌شوند.<sup>۴</sup>

شیخ اشراق تشکیک را نه تنها در عرض و عرضیات بلکه در جوهر اشیاء جاری دانست اما بخاطر اعتقاد به اصیل بودن ماهیت و عدم اثبات حرکت در جوهر، اثبات تشکیک در حقیقت و جوهر اشیاء در چهار چوب مبانی حکمت اشراق ممکن نبود. صدرالمتألهین با اثبات اصیل بودن وجود، تشکیک را بجای مفاهیم و ماهیات از احکام وجود دانست و در نتیجه از اشکالاتی که بر تشکیک در مفاهیم و ماهیات وارد است مصون ماند او از طریق تشکیک اختلاف و تمایزی را که در وجودات و حقائق خارجی دیده می‌شود توجیه نمود بدون اینکه وحدت و بساطت وجود را مورد انکار قرار دهد. بنظر می‌رسد که او در نهایت از تشکیک در حقیقت وجود به تشکیک در ظهورات و تجلیات و تعینات وجود رسیده و همانند عارفان بزرگ وحدت وجود و موجود و اختلاف تشکیکی ظهورات و تجلیات وجود را پذیرفته است.<sup>۵</sup>

بحث از اصالت و وحدت وجود و زمینه‌های تاریخی آن و ادله و براهین اثبات آن و اشکالات و شبهات و دفع آنها و مراحلی را که صدرالمتألهین از اعتقاد به اصالت ماهیت تا آخرین مرحله سلوک علمی خود در این زمینه طی نموده مجال واسعتری می‌طلبد و در اینجا به اشاراتی که ذکر شد اکتفاء می‌شود تا بحث به آثار و لوازم اصالت وجود معطوف گردد.

### نوآوریهای متنوع بر اصالت و وحدت وجود

بدون تردید شالوده حکمت متعالیه را قول به اصالت و وحدت وجود تشکیل می‌دهد و چنانکه علامه طباطبائی فرموده‌اند «صدرالمتألهین حکمت خود را با اصالت وجود و سپس با تشکیک وجود آغاز نموده و پس از آن در هر مسئله‌ای از مسائل این فن از همین دو نظریه مدد برهانی می‌گیرد و اثبات مسئله را بر آن استوار می‌سازد»<sup>۶</sup>. علاوه بر اینکه مهمترین ابتکارات صدرالمتألهین بتصریح خود او مبتنی بر اصالت وجود است؛<sup>۷</sup> به برخی دیگر از لوازم و آثار اصالت وجود در تالیفات او تصریح شده است که اشاره به آن الزامی است:

۱ - اسفار، ج ۲، ص ۲۸۹. ۲ - مشاعر، ص ۹ به بعد.

۳ - در الفوائد، ص ۷۴، محمد تقی آملی.

۴ - شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، ص ۲۶۳، ابراهیم دینانی.

۵ - اسفار، ج ۲، ص ۲۹۲.

۶ - بررسیهای اسلامی، ص ۲۹۸.

۷ - مشاعر، ص ۴.

● علامه طباطبائی فرموده‌اند صدرالمتألهین حکمت خود را با اصالت وجود و سپس با تشکیک وجود آغاز نموده و پس از آن در هر مسئله‌ای از مسائل این فن از همین دو نظریه مدد برهانی می‌گیرد و اثبات مسئله را بر آن استوار می‌سازد.

۱ - تقدم ماهیت بر وجود بلحاظ تحلیل ذهنی است و در خارج ماهیت تابع وجود<sup>۱</sup> و بلکه متحد با آن است زیرا اگر وجود در خارج متحد با ماهیت نباشد یا عین ماهیت است یا جزء ماهیت و یا زائد بر آن. چون ماهیت بحسب ذات چیزی جز خودش نیست پس وجود نمی تواند عین یا جزء ماهیت باشد و اگر زائد بر آن باشد بر اساس قاعده فرعیه باید ماهیت قبل از این وجود موجود باشد و این مستلزم تقدم شیء بر نفس یا تکرر وجود شیء واحد از جهت واحد خواهد بود و همه اینها محال است و تنها فرض صحیح این است که وجود در خارج متحد با ماهیت باشد<sup>۲</sup> این حکم شامل اعیان ثابتة در مرتبة علم حق تعالی نیز می باشد یعنی آنها نیز به یک معنی متحد با وجود و به یک معنی تابع وجود هستند<sup>۳</sup> از آن جهت که ماهیت از مرتبة وجود انتزاع می شود و حد وجود است، تابع وجود است و از آن جهت که ماهیت و وجود بوجود واحد موجودند متحد با وجود می باشد این وجود بالذات به خود وجود و بالعرض و المجاز بماهیت نسبت دارد اگر اتحاد ماهیت با وجود بنا بر اصالت ماهیت قابل تصور باشد قطعاً تابعیت ماهیت نسبت بوجود با فرض اصالت ماهیت قابل تصور نیست و آن را باید از لوازم قول به اصالت وجود بشمار آورد لازم بذکر است که اتحاد ماهیت و وجود از قبیل اتحاد حاکی و محکی و مرآت و مرئی است زیرا هر ماهیتی حکایت عقلی و شبح ذهنی وجود است.<sup>۴</sup>

۲ - مفاض و مجعول از ناحیه علة العلل، نه ماهیت است؛ چنانکه اشراقیون معتقدند و نه اتصاف ماهیت بوجود؛ چنانکه حکیمان مشائی باور دارند. بلکه مجعول وجود است زیرا مجعول باید مرتبط بعلت و امری متحقق و متحصل باشد، بین ماهیت اشیا و علة العلل ارتباطی نیست و اتصاف هم امری است اعتباری و غیر محقق<sup>۵</sup> بنابراین چنانکه نسبت موجودیت بماهیت مجازی است نسبت مجعولیت و معلولیت به آن نیز مجاز است.<sup>۶</sup>

۳ - قبل از وجود هیچ حکمی بر ماهیت حتی حکم به ثبوت خودش برای خودش ممکن نیست<sup>۷</sup> و همچنین حکم به تقدم ماهیت بر لوازم آن وقتی است که دامنه وجود، هم ماهیت و هم لوازم آن را فراگیرد؛ یعنی هر چند وجود شرط ثبوت این احکام نیست؛ اما ثبوت آنها برای ماهیت در ظرف وجود است؛<sup>۸</sup> زیرا هر حملی حکم به اتحاد بین موضوع و محمول است ولو بلحاظ مفهوم، و اتحاد در ظرف عدم، معقول نیست امکان نیز که از اعتبارات خود ماهیت قبل از اتصافش بوجود است حکم به آن بر ماهیت متوقف بر تحقق ماهیت و افاضه وجود به آن از ناحیه جاعل و مفیض است<sup>۹</sup> و چنانکه تقدم ماهیت

● شیخ اشراق تشکیک را نه تنها در عرض و عرضیات بلکه در جوهر اشیا جاری دانست اما بسخاطر اعتقاد به اصل بودن ماهیت و عدم اثبات حرکت در جوهر، اثبات تشکیک در حقیقت و جوهر اشیا در چهار چوب میانی حکمت اشراق ممکن نبود.

بر وجود بحسب عقل است نه خارج تقدم حکم به امکان و حکم به اینکه «الماهیة من حیث هی لیست الاهیة» بحسب عقل است نه خارج<sup>۱۰</sup> و بطور کلی هر حکمی که بر ماهیت شود و هر چه بر آن حمل گردد اعم از ذات و ذاتیات و آثار و لوازمش به برکت وجود است؛ زیرا با عدم وجود، ماهیت باطل الذات است و مالک چیزی نیست تا به ثبوت آن برای ماهیت حکم شود.<sup>۱۱</sup>

۴ - از آنجا که اتحاد بین دو شیء در حقیقت از ناحیه وجود است و غلبه احکام وحدت از ناحیه غلبه احکام وجود می باشد؛<sup>۱۲</sup> جهانی که از دریچه اصالت وجود نگریسته شود آکنده از وحدت است و کثرتها در آن اعتباری است و کثرت تشکیکی در آن چون به وحدت باز می گردد منافات با وحدت ندارد در حالیکه جهانی که از دریچه اصالت ماهیت نگریسته شود جهانی است آکنده از کثرت و وحدت در آن اعتباری خواهد بود. زیرا کثرت در ماهیات نمی تواند از سنخ کثرت تشکیکی باشد و در کثرت غیر تشکیکی ملاک اختلاف و اتحاد دو چیز است؛ لذا کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت در آن متصور نیست.

۵ - در صورتی می توان وجود را خیر محض و عدم را شر محض و در نتیجه خیر را وجودی و شر را عدمی دانست که مقصود از وجود، حقیقت عینی آن باشد و نه

۱ - اسفار، ج ۲، ص ۳۵۲. ۲ - همان.

۳ - همان، ص ۳۴۹.

۴ - همان، ص ۲۳۵ و ۳۸۹ و ج ۱ ص ۲۹۱.

۵ - همان، ج ۱، ص ۴۴. ۶ - همان، ج ۲، ص ۲۸۹.

۷ - همان، ص ۲۸۸ و ج ۱ ص ۷۵.

۸ - همان، ج ۱، ص ۱۰۱. ۹ - همان، ص ۱۹۹.

۱۰ - همان، ص ۲۰۰.

۱۱ - همان، ج ۲، ص ۲۸۸؛ نهاية الحکمة ص ۱۲.

۱۲ - اسفار، ج ۲، ص ۲۹۸.

مفهوم انتزاعی و اعتباری آن. بنابراین، تمام آثار و برکاتی که بر قواعد «الوجود خیر محض» و «العدم شرّ محض» در باب توحید مترتب است از لوازم و آثار اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت است.<sup>۱</sup>

۶ - از آنجا که وجود نور است و نور حسی نیز نور بودنش از برکت وجود است در صورت باور به اصیل بودن وجود، جهانی در مقابل دید عقل و اندیشه انسان، مجسم می‌شود که نوریت از عالیترین تا نازلترین مراتب آن را فرا گرفته است. جهانی که مبدء آن نور مطلق و موجود است؛ همه مظاهر و تجلیات و تعینات آن نور مطلقند و چنانکه بر اساس اصالت ماهیت، مراتب تشکیکی قابل تصور نیست نور و ظهور و روشنائی نیز متصور نمی‌باشد<sup>۲</sup> و نیز نور بودن اختصاص بواجب و عقول مفارقه و نفوس فلکی و انسانی ندارد و همه مراتب وجود را شامل می‌شود.

۷ - تشخیص، عین وجود و وجود، عین تشخیص است و تشخیص هر چیزی بوجود او است و نه بعوارض. زیرا عوارض اگر بلحاظ ماهیت در نظر گرفته شوند کلیاتی

تجلیات همان حقیقت بشمار می‌آیند و اگر تاکنون سخن از مراتب وجود بود از این پس سخن از مراتب ظهورات و تجلیات وجود است؛ زیرا که حقیقت وجود حقیقتی واحد بوحدهت شخصی است که شریکی برای آن متصور نیست هر چند پیش از او عارفان و سالکان الی الله به این مطلب رسیده بودند اما صدرالمتألهین برهانی کردن این حقیقت عرفانی و شهودی را از عنایات حق تعالی نسبت به خود می‌داند.

«فکما وبقنی الله تعالی بفضله ورحمته الإطلاع علی الملائکة السمرمدی و البطلان الأزلی للماهیات الإمكانیه و الأعیان الجوازیه فکذلک همدانی ربی بالبرهان الثیر العرشی الی صراط مستقیم من کون الموجود و الوجود منحصر فی حقیقة واحدة شخصیة لاشریک له فی الموجودیه الحقیقیة و لاثانی له فی العین و لیس فی دار الوجود غیره دتار و کلاً یترای فی عالم الوجود انه غیر الواجب المعبود فانما هو ظهورات ذاته و تجلیات صفاته الی هی فی الحقیقة عین ذاته»<sup>۶</sup>.

● تا زمان میرداماد اصالت وجود یا ماهیت بعنوان یک بحث مستقل و جدی در فلسفه مطرح نبود؛ هر چند در کلام حکیمان مشائی و عارفان بزرگ تصریحاتی در مورد اصالت وجود می‌توان یافت که صدرالمتألهین به بعضی از آنها استناد نموده است. شیخ اشراق نیز بسمناسیت بحث از اتحاد خارجی وجود و ماهیت مباحثی را مطرح می‌کند که نتیجه‌ای جز اصالت ماهیت و اعتباری بودن وجود ندارد.

۱۱ - چون وجود اصیل است و وجود عین علم است؛ «زیرا علم حضور است و حضوری بالاتر از وجود نیست»؛ بنابراین روابط وجودی اشیاء نسبت بواجب عین روابط علمی آنها نسبت به او می‌باشد و چون اراده و علم در ذات حق عین یکدیگرند پس اشیاء همانگونه که وجوداتی هستند صادر از واجب الوجود علوم و معلومات و اراده و مرادات او نیز می‌باشند.<sup>۷</sup>

۱۲ - اسما و صفات حق تعالی بلحاظ هویت و وجود عین ذاتند و بلحاظ مفهوم غیر ذات و این غیریت موجب تعدد و تکثر در ذات نمی‌شود؛ زیرا جعل بوجود تعلق می‌گیرد و مفاهیم، همانگونه که در مجعولیت تابع وجودند در مجعول نبودن نیز تابع وجود هستند. پس

هستند مانند سایر ماهیات و ضمیمه کردن کلی بکلی هیچگاه موجب تشخیص نخواهد بود و اگر عوارض بلحاظ وجود موجب تشخیص ماهیات می‌شوند پس در واقع تشخیص مربوط بوجود خواهد بود.<sup>۳</sup>

۸ - چون فعلیت و تحصیل هر چیزی بصورت است و وجود مساوق با فعلیت است و هر فعلیتی از ناحیه وجود است پس در واقع صورت هر چیزی همان وجود خاص او است.<sup>۴</sup>

۹ - صفات و کمالاتی که بوجودات نسبت داده می‌شود، خارج از ذات و حقیقت وجود نیست. زیرا اگر خارج از حقیقت وجود باشد، معدوم و باطل الذات خواهند بود و همین نکته است که در حکمت متعالیه پایه و اساس اثبات عمومیت علم و اراده و شعور و حیات و دیگر کمالات وجودی قرار می‌گیرد.<sup>۵</sup>

۱۰ - اصالت وجود و وحدت حقیقت آن صدرالمتألهین را به قله توحید می‌رساند و بمرحله‌ای که حقیقت وجود و موجود واحد است و غیر از آن هر چه هست ظهورات و

۱ - همان، ج ۱، ص ۳۴۰. ۲ - همان، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.  
۳ - همان، ج ۹، ص ۱۸۵. ۴ - همان، ج ۱، ص ۳۳۴.  
۵ - همان، ج ۲، ص ۲۸۲ و ۲۸۳. ۶ - همان، ج ۶، ص ۳۴۷.  
۷ - همان، ص ۲۹۲.

تعدد اسماء و صفات بحسب مفاهیم، موجب تعدد در امور غیر معقول و تعدد واجب الوجود نخواهد بود.<sup>۱</sup>

۱۳ - تحقق انتحائی از وجود برای ماهیت و نیز تحقق امور متغایر بحسب معنا و مفهوم بوجود واحد بر اساس اصالت وجود و وحدت آن قابل تصور است و این مطلب در حکمت متعالیه آثار و برکاتی داشته است. از جمله اینکه مراتب مافوق کمالات وجودی، مراتب مادون خود را واجد هستند و یا امکان اینکه یک ماهیت دارای افرادی باشد که بعضی مادی و بعضی مجردند<sup>۲</sup> و همین نکته است که وجود مثل نوری را که افلاطون مطرح و ابن سینا

آن را نامعقول دانست و شیخ اشراق با تعصب از آن دفاع کرد، قابل قبول می‌سازد؛ زیرا بر اساس قول به اصالت ماهیت که شیخ اشراق به آن معتقد است محال است ماهیت واحدی افرادی داشته باشد که بعضی در نهایت کمال و تجرد و بعضی در نهایت ضعف و جسمانیت است و تنها اصالت و تشکیک در وجود است که می‌تواند چنین چیزی را معقول سازد؛ چنانکه در جلد دوم اسفاربتفصیل از آن بحث شده است.

۱۴ - بر اساس اصالت وجود و وحدت آن دو نوع دیگر از تقدم و تأخر در حکمت متعالیه مطرح می‌شود که عبارتند از تقدم و تأخر بالحقیقه و بالحق.

تقدم بالحقیقه مانند تقدم وجود بر ماهیت در موجود بودن است. زیرا طبق اصالت وجود آنچه در موجود بودن و تحقق داشتن اصیل است وجود است و ماهیت باعتبار وجود و بالعرض و المجاز، موجود بودن به آن نسبت داده می‌شود. و تقدم بالحق مانند تقدم هر مرتبه از وجود بر مرتبه دیگر است که با تقدم بالعلیه تفاوت دارد.

زیرا در تقدم بالعلیه حکما بین علت و معلول مغایرت می‌بینند؛ اما بر اساس وحدت وجود هر مرتبه از وجود با مرتبه دیگر در حقیقت وجود مغایرت ندارد لذا تقدم وجود علت بر وجود معلول، نمی‌تواند از سنخ تقدم بالعلیه باشد بخصوص در عالیترین شکل وحدت در حکمت متعالیه که وجود و موجود واحد است و آنچه غیر آن است شؤونات و مظاهر و مجالی آن حقیقت واحد بشمار می‌رود.<sup>۳</sup>

۱۵ - وجود خیر است و سعادت شعور و آگاهی است نسبت به خیر؛ و چون وجودات در کمال و نقص متفاوتند در سعادت نیز متفاوت می‌باشند و هر چه وجود تامتر و خالصتر باشد، سعادت در آن بیشتر است و هر چه ناقصتر و اختلاط آن به اعدام و شرور بیشتر باشد، شقاوت آن

بیشتر است. بنابراین نفوس انسانی هر چه کاملتر گردد و علاقه و وابستگی آن به بدن کمتر شود و ارتباط آن با مبادی عالیه و ذات واجب که خیر محض است بیشتر باشد سعادت او تامتر و کاملتر خواهد بود.<sup>۴</sup>

اینها نمونه‌هایی از آثار و لوازم اصالت وجود است که در مواضع مختلف از کتاب اسفار ذکر شده است و با توجه به اینکه حکمت متعالیه محصول اصالت و وحدت وجود است استقصاء کامل آثار اصالت و وحدت دشوار خواهد بود.

آنچه ذکر شد و نیز ابتکاراتی که در این تحقیق مورد

بحث واقع می‌شود - که تماماً مبتنی بر اصالت و وحدت وجود است - برای روشن ساختن اهمیت و مقام و منزلت این دو اصل در حکمت متعالیه کفایت می‌کند.

بهمین جهت صدرالمتألهین علت اصلی ناتوانی حکیمان قبل از خود و بخصوص حکیم بزرگی چون ابن‌سینا را در حل مشکلات و معضلات فلسفی، عدم توجه به حقیقت وجود و احکام آن می‌داند و در جلد نهم اسفار پس از بر شمردن مواردی که شیخ بخاطر عدم وصول بواقعیات انکار نموده و برخی از پرسشهایی که از پاسخ آن عاجز مانده است؛ می‌گوید «و امثالها من الزلات و المقصورات انما نشأت من الذهول عن حقیقة الوجود و احکام الهویات الوجودیه».<sup>۵</sup>

● عوارض اگر بلحاظ ماهیت در نظر گرفته شوند کلیاتی هستند مانند سایر ماهیات و ضمیمه کردن کلی بکلی هیچگاه موجب تشخیص نخواهد بود و اگر عوارض بلحاظ وجود موجب تشخیص ماهیات می‌شوند پس در واقع تشخیص مربوط بوجود خواهد بود.

### امکان فقری:

بحث از وجوب و امکان و امتناع که به مواد ثلاثه معروف است از مباحث مهم فلسفه بشمار می‌رود. تقسیم بواجب و ممکن و ممتنع بر این اساس است که اگر ما مفهومی را موضوع قرار دهیم و وجود را بر آن حمل نماییم، رابطه وجود با آن مفهوم یا ضرورت و وجوب است یا امتناع و یا امکان. طبق این بیان امکان از اوصاف ماهیت است اما صدرالمتألهین بر اساس مبانی فلسفی خود به نوعی دیگر از امکان قائل شد که مربوط بوجود و

۱ - همان، ج ۲، ص ۳۱۶.

۲ - همان، ج ۳، ص ۲۵۷.

۳ - همان، ص ۱۱۹.

۴ - همان، ج ۶، ص ۳۳۶.

۵ - همان، ج ۹، ص ۱۲۱.

از اوصاف وجود است و از آن به «امکان فقری» یا «امکان وجودی» تعبیر می‌کند و در مورد رسیدن به حقیقت امکان فقری مانند دیگر ابتکارات خود می‌گوید:

«و هذا مما يحتاج صورها الى ذهن لطيف ذكي في غاية الذكاء والدقة واللطافة ولهذا قيل ان هذا طور وراء طور العقل لأن ادراكها يحتاج الى فطرة مستأنفة و قريحة ثانية.<sup>۱</sup>»

در توضیح امکان فقری و تفاوت آن با امکان ماهوی؛ می‌گوید امکان در ماهیت بمعنی لاقضاء بودن نسبت بوجود و عدم است؛ اما امکان در مورد وجود نمی‌تواند بمعنی لاقضاء نسبت بوجود باشد زیرا هر چیزی برای خود ضروری است. بنابراین امکان در مورد وجود بمعنای فقر و حاجت و وابستگی ذاتی است به این معنا که وجودات امکانی با تمام هویتشان مرتبط بغير و متعلق بغير هستند در حالیکه ماهیات چنین نیستند؛ زیرا هر چند برای ماهیات خارج از ظرف وجود، ثبوتی نیست؛ اما عقل می‌تواند آنها را بطور مستقل از غیر تصور کند و در چنین حالتی حکم به حاجت و نیاز بر آنها نمی‌شود؛ زیرا ماهیت بحسب ذاتش، جز ماهیت چیزی نیست. اما وجودات امکانی را با فرض انفصال از قیوم جاعل نمی‌توان مورد اشاره عقلی قرار داد و حکم به ثبوت خودشان برای خودشان نمود؛ چون هویتی غیر از ربط و تعلق بواجب ندارند تا مورد اشاره قرار گیرند.<sup>۲</sup>

هر چند پیش از صدرالمتهلین، ابن سینا به مرتبه‌ای از امکان فقری رسیده است و در تعلیقات به آن تصریح نموده<sup>۳</sup> و صدرالمتهلین نیز به آن استناد کرده است؛<sup>۴</sup> اما تبیین و اثبات آن تنها با مبانی صدرالمتهلین امکان پذیر است. زیرا تصویری که با ملاحظه وحدت وجود می‌توان از امکان وجودی و فقری داشت از طریق قول به تباین وجودات، هرگز قابل حصول نخواهد بود. علاوه بر این در حکمت متعالیه امکان فقری به عالیترین مرتبه خود صعود می‌کند و با توحید عرفانی همنا می‌شود. یعنی مرتبه‌ای که سخن از وجود فقیر و وجود غنی نیست؛ بلکه وجود یک حقیقت و یک واحد شخصی است که عین غنا و کسما و اطلاق است و هرچه جز اوست اشعه و ظهورات و تعینات همان حقیقت است و موجودات امکانی، اعتبارات و شؤونات و اشعه و ظلال نور قیومی واجب هستند و استقلالی برای آنها نیست.<sup>۵</sup>

تفاوت‌های امکان ماهوی و امکان فقری باختصار چنینند:  
الف) امکان ماهوی از اوصاف ماهیت و امکان فقری از اوصاف وجود است.

ب) امکان ماهوی با ضرورت قابل اجتماع نیست و بمعنای لاقضاء بودن نسبت بوجود و عدم است و

امکان فقری چون مربوط بوجود است و وجود نسبت بخود نمی‌تواند لاقضاء باشد؛ پس با ضرورت قابل اجتماع است.<sup>۶</sup>

ج) بر اساس امکان ماهوی نیاز و نیازمند و ملاک نیازمندی، سه چیزند و بر اساس امکان فقری نیاز و نیازمند و ملاک نیازمندی، یک چیز است.<sup>۷</sup>

د) وجود ممکن به امکان فقری، چون عین ربط و فقر است متقوم بغير است و چنانکه تصور و اکتناه ماهیات ممکن نیست مگر پس از تصور ذاتیات و مقومات آنها، اکتناه انحاء وجودات نیز ممکن نیست مگر به اکتناه مقدمات آنها که همان علل و مبادی وجودی هستند.

### آثار و لوازم امکان فقری

مطرح شدن امکان فقری در حکمت متعالیه، آثار ارزشمندی را در پی داشت که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- در پرتو امکان وجودی و فقری؛ توحید در فلسفه و حکمت به دقیقترین تفسیر و تعریف خود دست یافت. زیرا با توجه به اصالت وجود و تعلق جعل به آن و با توجه به تعلق فقری ممکنات بواجب الوجود، حقیقت وجود جز اونخواهد بود و هرآنچه جز اوست شؤونات و ظهورات و تجلیات آن ذات مطلق و نامتناهی خواهد بود.<sup>۸</sup>

۲- این تفکر تصویر جدیدی از رابطه علت و معلول ارائه داد که طبق آن معلول شیء وابسته بعلت نیست بلکه هویتی جز وابستگی و ربط بعلت ندارد.

۳- معلول همانگونه که در حدوث نیازمند علت است در بقاء نیز نیازمند علت است. زیرا چیزی که هویت آن عین وابستگی و ربط است تصور بقای آن بدون وجود مقوم هویتش محال است و مانند این است که بقاء ماهیت را بدون مقومات و ذاتیاتش تصور کنند و بر اساس این دیدگاه پرسش و پاسخ در مورد معلولهایی که در بقاء مستقل از علت می‌نمایند، بسیار سطحی و کودکانه است.

۴- با توجه به امکان فقری برای اثبات واجب الوجود، دیگر نیازمند به اتصال دور و تسلسل نخواهیم بود. زیرا استناد به محال بودن تسلسل و دور برای این است که ارتباط معلولها را به علت العلل اثبات کنیم و با فرض اینکه معلول عین ربط و وابستگی است و علت مقوم

۱- همان، ج ۱، ص ۸۷. ۲- همان، ص ۸۷ و ۴۱۲.

۳- تعلیقات، ص ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹.

۴- اسفار، ج ۱، ص ۴۶.

۵- همان، ص ۴۷ و ج ۲، ص ۲۹۲.

۶- همان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۷- شرح مبسوط منظومه، استاد مطهری، ج ۳، ص ۱۹۷.

۸- اسفار، ج ۱، ص ۸۷. ۸- مشاعر، ص ۵۲.

هویت معلول است و بدون اکتناه علت، اکتناه معلول ممکن نیست دیگر نیازی به ابطال تسلسل باقی نمی ماند. ۵- بر اساس امکان وجودی و فقری ملاک حاجت و نیازمندی ممکنات بواجب، همین امکان است نه حدوث و نه امکان ماهوی. زیرا ملاک بودن حدوث، اشکالات متعددی دارد که در کتب فلسفی بحث شده و ملاک بودن امکان ماهوی نیز هرچند اشکالات کمتری دارد؛ اما از آنجا که این نوع امکان، انتزاعی و غیر عینی است، نمی تواند ملاک نیازمندی در یک امر واقعی و عینی باشد.

## عمومیت و شمول علم و اراده و حیات و

### شعور و دیگر کمالات وجودی

پیش از صدرالمتألهین عرفا به نوعی حیات و شعور و آگاهی و عبادت و تسبیح، برای همه موجودات از جمله جمادات باور داشتند که بی تردید منشاء این اعتقاد و باور نیز تصریح آیات و روایات به این مطلب است اما تا زمان صدرالمتألهین این مطلب بصورت مستدل و برهانی بیان نشده بود. وی بر اساس اصالت وجود و تشکیکی بودن مراتب آن این مطلب را برهانی کرد و ثابت نمود که حیات و لوازم آن از علم و اراده و قدرت و ... منحصر در حیوان و انسان و یاعقول مجرد نیست، بلکه همه موجودات اعم از مادی و مجردی که حظ و بهره ای از حیات دارند بهمان مقدار از لوازم حیات، یعنی شعور و قدرت و اراده و سایر کمالات وجودی برخوردارند. صدرالمتألهین در بحث سریان عشق در تمام موجودات می گوید:

«و قد مرّ أيضاً اثبات الحيوة والشعور في جميع الموجودات و هو العمدة في هذا الباب و لم يتسر للشيخ الرئيس تحقيقه و لا لأحد ممن تأخر عنه إلى يومنا هذا إلا لأهل الكشف من الصوفية فإنه لاح لهم بضرب من الوجدان و تتبع انوار الكتاب و السنة أن جميع الأشياء حتى ناطق ذاکر لله مسیح ساجد له كما نطق به القرآن في قوله «وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم» و قوله «ولله يسجد ما في السموات و ما في الأرض و نحن بحمد الله عرفنا ذلك بالبرهان و الإيمان جميعاً و هذا امر قد اختص بنا بفضل الله و حسن توفيقه»<sup>۱</sup>

برهان این مطلب این است که کمالات وجودی از قبیل عشق و علم و حیات و اراده و قدرت و ... عین وجود هستند زیرا اگر عین وجود نباشند یا از لوازم وجودند و یا عین ماهیت و یا از لوازم ماهیت و یا عین عدم و یا از لوازم عدم. ماهیت که بنا بر اصالت وجود امریست عدمی نمی تواند منشاء وجود و کمالات وجودی باشد در نتیجه این کمالات یا عین وجودند و یا از لوازم آن؛ لوازم وجود

هم یا لوازم مفارق است یا غیر مفارق، اگر از لوازم مفارق باشد مستلزم این است که وجود برای قبول آنها نیازمند قوه و استعداد باشد؛ با اینکه وجود عین فعلیت است و نیز مستلزم این است که علتی خارج از وجود این کمالات را بوجود اعطا نماید در حالیکه خارج از وجود چیزی نیست تا کمالی را به او اعطا کند و اگر لازم غیر مفارق باشند یا مستقل از وجودند و یا قیامشان بوجود است در صورتیکه مستقل از وجود باشند دیگر لازم وجود بشمار نمی روند و اگر بوجود قائم باشند یا قیامشان حلولی است یا صدوری.

قیام حلولی مستلزم قوه و استعداد در وجود است و با فعلیت محض بودن وجود منافات دارد قیام صدوری این کمالات بوجود نیز محال است؛ زیرا تا وجود خود در مرتبه ذات واجد این کمالات نباشد نمی تواند منشاء وجودی آنها باشد. بنابراین تنها فرض صحیح این است که این کمالات عین وجود باشند بخصوص که وجود حقیقتی است بسیط و هیچ نوع ترکیبی به آن راه ندارد. چون این کمالات عین وجود هستند؛ هر جا که وجود باشد این کمالات نیز هستند و هر حکمی که برای وجود ثابت باشد برای این کمالات نیز ثابت است. اگر وجود اصیل است این کمالات نیز اصیلند و اگر وجود حقیقتی است تشکیکی این کمالات نیز حقایقی تشکیکی هستند و چون در حکمت متعالیه ثابت شد که وجود اصیل است و وجود حقیقتی است واحد بوحدت تشکیکی؛ پس این کمالات نیز اصیل و دارای مراتبی تشکیکی هستند. به این معنی که در مرتبه وجود نامتناهی این کمالات نامتناهی هستند و در مراتب دیگر هر وجودی به مقدار مرتبه وجودی خود از این کمالات برخوردارند. چنانکه شدت و ضعف روشنایی در مراتب نور بمقدار شدت و ضعف آن مراتب بستگی دارد اما نمی توان نوری را بدون روشنایی یافت بنابراین چون جمادات وجود دارند از علم و قدرت و حیات و عشق و دیگر کمالات وجودی نیز برخوردارند.<sup>۲</sup>

### قاعده «بسیط الحقیقة کل الأشياء و لیس بشيء منها»

این قاعده از قواعد بسیار مهمی است که صدرالمتألهین آن را مبرهن ساخته و در بسیاری از مباحث فلسفی که غالباً از نوآوریهای اوست به آن استناد نموده است؛ و ادعا می کند که کسی را در روی زمین نمی توان

۱- اسفار، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲- همان، ج ۱ ص ۱۱۸ ج ۲، ص ۲۸۲ و ۲۸۳ ج ۶، ص ۱۱۸ و

۱۳۹، ج ۹، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

● فهم دقیق این قاعده از اشارات و تعبیراتی مختصر و گاه مجمل و مبرهن ساختن آن و نیز قرار دادن آن در جایگاهی مناسب از ساختمان حکمت متعالیه و بکارگیری آن در حل بسیاری از معضلات فلسفی بدون شک آن را در مرتبه یکی از نوآوریها و ابتکارات صدرالمتألهین قرار می دهد.

نوآوریها و ابتکارات صدرالمتألهین قرار می دهد. مفاد این قاعده این است که بسیط من جمیع الجهات واجد تمام کمالات وجودی می باشد و هیچ وجودی بکمال وجودی خود از آن خارج نیست. این وجودات بوجود واحد جمعی و بسیط در او موجودند و لذا با اینکه در صدر قاعده، همه وجودات بر او حمل می شوند، گفته می شود «بسیط الحقیقة کل الاشیاء» در ذیل آن همه وجودات از آن سلب می شود و گفته می شود «ولیس بشیء منها» که منظور سلب نقائص و حدود اشیاء از «بسیط الحقیقة» است و لازمه آن این است که کمالات وجودی موجودات بوجود واحد جمعی در بسیط الحقیقة موجود باشند. برهان این است که اگر بسیط الحقیقة همه اشیاء نباشد و شیئی از اشیاء از هویت و حقیقت آن خارج باشد در نتیجه هم مصداق سلب این شیء از اوست و هم مصداق حمل سایر کمالات بر او.

مصداق بودنش برای سلب این شیء بخاطر این است که اگر سلب بر او صدق نکند نقیض آن که سلب سلب است بر او صادق خواهد بود و سلب سلب مساوی با ثبوت آن شیء است؛ در حالیکه فرض کردیم این شیء از بسیط الحقیقة خارج است؛ و اگر سلب صادق باشد مستلزم ترکیب هویت آن از وجدان و فقدان خواهد بود. زیرا هم مصداق سلب واقع شده و هم مصداق قضایای موجهی که کمالات از کمالات را بر آن حمل می کند و ترکیب از وجدان و فقدان با فرض بسیط بودن آن منافات دارد.<sup>۵</sup> باید توجه داشت که سلب اگر سلب نقص باشد به اثبات کمال باز می گردد؛ مانند سلب جهل که به اثبات علم و سلب محدودیت که به اثبات نامحدود بودن و سلب فقر که به غنی بودن باز می گردد؛ اما سلب کمال به اثبات کمال باز نمی گردد. سلب علم یا قدرت یا هر کمال دیگری محال است به اثبات کمال باز گردد؛ زیرا مستلزم اجتماع نقیضین است. بر این اساس سلبی که در ذیل قاعده آمده است و یا صفات سلبی خداوند چون به اثبات کمال باز می گردند منافاتی با بسیط بودن شیء ندارند. اما سلب کمال مستلزم فقدان کمال است و فقدان کمال مستلزم ترکیب شیء از وجدان و فقدان و وجود و عدم خواهد بود و این نوع سلب با بساطت شیء سازگار نیست. نتیجه اینکه اگر فرض شود چیزی بسیط الحقیقة است

یافت که علم به این مطلب داشته باشد «و هذا مطلب شریف لم اجد فی وجه الأرض من له علم بذاک»<sup>۱</sup>. سبزواری در تعلیقه اسفار می گوید:

«هذه مسألة غامضة مذکورة فی اکثر کتبه حتی مختصراته کالعرشیه و المشاعر قل من یهدی الیها الا ارسطو باعتقاد المصنف قدس سره و ما عندی ان کثیراً من العرفا اهدتوا الیها حتی اصطلاحوا فی التعبير عنها بمقام التفصیل فی الإجمال کما لا یخفی علی المتتبع فی کلامهم»<sup>۲</sup>.

این قاعده چنانکه صدرالمتألهین تصریح نموده در کتاب اثولوجیا در چند مورد مطرح شده است. وی در جلد هفتم اسفار می گوید: معلم حکمت مشاء در میمر دهم از کتاب خود اثولوجیا گفته است «الواحد المحض هو علة الاشیاء کلها و لیس کشیء من الاشیاء بل هو بدو الاشیاء و لیس هو الاشیاء بل الاشیاء کلها فی»<sup>۳</sup> که در همان مجلد در بحث اثبات عقول مفرقه همین مطلب را از میمر دهم با تفصیل بیشتری نقل می کند.<sup>۴</sup>

بنابراین نسبت این قاعده به ارسطو بلحاظ اشتباهی است که در انتساب کتاب اثولوجیا به او پیدا شده است. طرح این قاعده در کتاب اثولوجیا و نیز اشاراتی به آن در کتب عرفا مانع نمی شود که این قاعده را از ابتکارات و نوآوریهای صدرالمتألهین بدانیم. زیرا فهم دقیق این قاعده از اشارات و تعبیراتی مختصر و گاه مجمل و مبرهن ساختن آن و نیز قرار دادن آن در جایگاهی مناسب از ساختمان حکمت متعالیه و بکارگیری آن در حل بسیاری از معضلات فلسفی و مبنا قرار دادن آن برای برخی نوآوریهای دیگر؛ بدون شک آن را در مرتبه یکی از

۱ - همان، ج ۳، ص ۴۰. ۲ - همان، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳ - همان، ج ۷، ص ۳۳. ۴ - همان، ص ۲۷۲.

۵ - همان، ج ۲، ص ۳۶۸؛ ج ۶، ص ۱۱۰؛ مشاعر، شعر ششم از منهج اول، ص ۴۹.



لزوماً باید کل الاشیاء باشد و نباید هیچ شیئی بلحاظ جنبه وجودی و کمالی خود از آن خارج باشد.

### آثار قاعده «بسیط الحقیقة کل الاشیاء»

این قاعده در حکمت متعالیه مبنای تحقیقات ارزشمندی قرار گرفته است که به بعضی از آنها باختصار اشاره می‌گردد.

۱- صدرالمتألهین پس از تبیین قاعده در جلد ششم اسفار می‌گوید، چون واجب الوجود بسیط الحقیقه است طبق این قاعده واجد تمام کمالات وجودی موجودات است و همه کمالات را بوجود جمعی واحد بسیط واجد است و هیچ حقیقتی از حقائق وجودی از آن خارج نیست و از این طریق کمال مطلق بودن واجب الوجود را اثبات می‌نماید.<sup>۱</sup>

۲- این قاعده چون ثابت می‌کند واجب الوجود از همه کمالات وجودی برخوردار است و همه موجودات بوجود جمعی بسیط در مرتبه ذات او موجودند یکی از مقدمات اصلی اثبات علم اجمالی خداوند در عین کشف تفصیلی قرار می‌گیرد و صدرالمتألهین در بیان این ابتکار ارزشمند خود در عالم حق تعالی به آن استناد می‌کند.<sup>۲</sup>

۳- صدرالمتألهین قاعده «واجب بالذات واجب من جمیع الجهات» را با قاعده «بسیط الحقیقة» اثبات می‌کند. مفاد این قاعده این است که هر گاه وصفی ثبوتی و یا سلبی بر واجب حمل شود و یا از آن سلب گردد، جهت قضیه‌ای که عهده‌دار این اثبات یا سلب است امکان خاص، ضرورت وصفیه و یا ضرورت ذاتیه نیست بلکه ضرورت ازلیه می‌باشد.<sup>۳</sup>

و در اثبات این قاعده دو برهان می‌آورد که یکی همان برهان مشهور خلف است که پیش از او دیگران نیز به آن استناد نموده‌اند و دیگری برهانی است مخصوص به او که در آثار دیگران دیده نمی‌شود.<sup>۴</sup> او در مورد این برهان می‌گوید:

«احدیها ما تجشمنها باقامتها و هو ان الواجب تعالی لوکان له بالقیاس الی صفة کمالیة جهة امکانیة بحسب ذاته بذاته للزم الترتیب فی ذاته و هو مما ستطلع علی استحالتة فی الفصل التالی لهذا الفصل فیلزم ان یکون جهة اتصافه بالصفة المفروضة الکیمالیة وجوباً و ضرورة لامکاناً و جوازاً»<sup>۵</sup>.

و منظور از فصل تالی، فصل پنجم است که در آن با توجه بقاعده «بسیط الحقیقة» توحید واجب را اثبات می‌کند و شبهه ابن کمونه را دفع می‌نماید. چنانکه در شرح هدایه نیز در دو مورد از اینکه واجب بالذات واجب از جمیع جهات است، سخن‌گفته‌است و در هر دو مورد اثبات

این قاعده را در گرو دریافت معنای بسیط الحقیقه و حکم مربوط به آن که مشمول نسبت به جمیع اشیاء و در عین حال سلب خصوصیات تمام اشیاء می‌باشد قرار داده است.<sup>۶</sup>

۴- اثبات توحید واجب و دفع شبهه ابن کمونه: این کمونه بر برهانی که حکماء از راه بساطت و عدم ترکب واجب بر توحید اقامه نموده‌اند اشکالی وارد ساخته که قائلین به اصالت ماهیت و تباین وجودات را با مشکل مواجه نموده است و از این جهت به او لقب «افتخارالشیاطین» داده‌اند. حاصل سخن ابن کمونه این است که فرض دو واجب الوجود همیشه مستلزم ترکب آنها نیست. زیرا می‌توان دو واجب الوجود فرض کرد که بتمام هویت بسیط خود و بتمام ذات از یکدیگر متمایز باشند و صدق وجوب وجود بر آنها از قبیل خارج محمول و بی‌نیاز از علت باشد. همانند صدق مفهوم عرض بر مقولات تسعة عرضی و صدق مفهوم امکان بر ممکن الوجودها.<sup>۷</sup>

\*\*\*

صدرالمتألهین بر مبنای قاعده «بسیط الحقیقة» ضمن اثبات توحید واجب، شبهه ابن کمونه را نیز دفع می‌کند خلاصه سخن ایشان در این مورد این است که اگر دو واجب الوجود فرض کنیم، بین آنها علاقه لزومیه وجود نخواهد داشت زیرا علاقه لزومیه بین علت و معلول و یا دو معلول علت واحد متصور است و چون این دو واجب یکی علت دیگری نیست هر یک کمالی را واجد است که از واجب دیگر به او افزوده نشده و در نتیجه واجب دیگر از آن کمال برخوردار نیست و این امر مستلزم ترکب واجب از وجدان و فقدان خواهد بود و ذات هر یک از آنها فعلیت محض و وجوب از هر جهت نخواهد بود بلکه ذات هر یک مرکب از دو جهت است که از جهتی مصداق ایجاب و از جهتی مصداق سلب می‌باشد و چون این سلب، سلب کمال است به اثبات کمال باز نمی‌گردد در نتیجه ذات هر یک مرکب از دو جنبه ثبوتی و سلبی است. در حالیکه واجب الوجود بسیط الحقیقه است و هیچ نوع ترکیبی به آن راه ندارد و به همین دلیل گفته شده است که «واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع الجهات».<sup>۸</sup>

۱ - اسفار، ج ۶، ص ۱۱۶.

۲ - همان، ص ۲۷۰.

۳ - ریح مختوم، ج ۱، بخش ۲، ص ۲۴۳.

۴ - قواعد کلی فلسفی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۵ - اسفار، ج ۱، ص ۱۲۳. ۶ - ریح مختوم، همان.

۷ - درالفرائد، محمدتقی آملی، ص ۴۴۰-۴۳۹.

۸ - اسفار، ج ۱، ص ۱۲۵؛ مشاعر، ص ۴۷.